

پایه:	۱۰	موضوع:	اصول ۱
تاریخ:	۹۵/۰۵/۱۳	ساعت:	۱۶

نام کتاب: کفایه الاصول، از نواهی تا المقصد الفامس (المطلق و المقید)

لطفاً به همه سؤالات تستی و ۸ سوال تشریحی پاسخ دهید، در صورت پاسخ به همه، به سوال آخر نمره زاره نمی شود (تستی ۱ و تشریحی ۲ نمره)

تستی

۱. المراد من العبادة فی مسألة «النهی عن العبادة هل یقتضی الفساد أم لا» هو
 أ. ما یكون بذاته عبادة ■
 ب. ما یتوقف ترتب الثواب فیه علی قصد امتثال الأمر □
 ج. ما أمر به فعلاً لأجل التعمد به □
 د. ما لا یعلم انحصار المصلحة فیه فی شیء □
۲. به نظر مصنف، حرمت شرط موجب فساد عبادت
 أ. می شود اگر عبادی باشد ■
 ب. می شود اگر توصلی باشد □
 ج. می شود چه عبادی باشد و چه توصلی □
 د. نمی شود چه عبادی باشد و چه توصلی □
۳. عبارت «إن تعلق الحكم بالعام بنحو یكون الجمیع موضوعاً واحداً بحيث لو أخلّ بإکرام واحد فی «أکرم الفقیه» مثلاً لما امتثل أصلاً» در مقام بیان کدام نوع از انواع عام است؟
 أ. عام استغراقی □
 ب. مطلق استغراقی □
 ج. عام مجموعی ■
 د. مطلق بدلی □
۴. به نظر مصنف، تکلیف به معدومین
 أ. صحیح است عقلاً، چه تکلیف فعلی باشد و چه انشائی □
 ب. صحیح است عقلاً، اگر تکلیف فعلی باشد □
 ج. صحیح نیست عقلاً، چه تکلیف فعلی باشد و چه انشائی □
 د. صحیح است عقلاً، اگر تکلیف انشائی باشد ■

تشریحی

- * الدوام و الاستمرار إنما یكون فی النهی إذا كان متعلقه طبیعة مطلقة غیر مقيدة بزمان أو حال فإنه حينئذ لا یکاد یكون مثل هذه طبیعة معدومة إلا بعدم جمیع أفرادها الدفعية و التدريجية. و بالجملة قضية النهی لیس إلا ترک تلك طبیعة التي تكون متعلقة له كانت مقيدة أو مطلقة و قضية ترکها عقلاً إنما هو ترک جمیع أفرادها. ۱۴۹
۱. آیا نهی بر دوام و استمرار متعلقش دلالت دارد؟ توضیح دهید.
 خیر؛ اقتضای نهی فقط ترک طبیعت است، خواه آن طبیعت منهی مطلق باشد یا مقید، منتهی ترک این طبیعت عقلاً ممکن نیست مگر اینکه تمام افراد این طبیعت را در طول زمان ترک کند.

- * الإطلاق لو كان بصدد الحكم الفعلی فلا إشکال فی استکشاف ثبوت المقتضی فی الحكمین علی القول بالجواز إلا إذا علم إجمالاً بکذب أحد الدلیلین فیعامل معهما معاملة المتعارضین و أما علی القول بالامتناع فالإطلاقان متنافیان من غیر دلالة علی ثبوت المقتضی للحکمین فی مورد الاجتماع أصلاً فإن انتفاء أحد المتنافیین كما یمکن أن یكون لأجل المانع مع ثبوت المقتضی له یمکن أن یكون لأجل انتفائه. ۱۵۵
۲. صور مذکور و نتیجه هر یک را با دلیل توضیح دهید.

۱. هر یک از دو اطلاق متعارض در صدد بیان حکم فعلی باشد: بنابر قول به اجتماع، مقتضی حکمین احراز می شود و از باب تزاحم اند مگر کذب احد الدلیلین اجمالاً معلوم شود که در این صورت معامله متعارضین با آن دو می شود. بنابر امتناع در حکم متعارضینند و نمی توان اقتضاء در هر یک را استخراج کرد تا در نتیجه متزاحمین باشند؛ چون امتناع همان گونه که می تواند اثر وجود مانع باشد با تمامیت مقتضی، امکان دارد بر اثر نبود مقتضی باشد و با این احتمال نمی توان به وجود مقتضی در هر یک از طرفین تمانع علم پیدا کرد.

* لا بد من التصرف و التأويل فيما وقع في الشريعة مما ظاهره الاجتماع بعد قيام الدليل على الامتناع ضرورة أن الظهور لا يصادم البرهان مع أن قضية ظهور تلك الموارد اجتماع الحكمين فيها بعنوان واحد و لا يقول الخصم بجوازه كذلك بل بالامتناع ما لم يكن بعنوانين و بوجهين فهو أيضا لا بد [له] من التفصي عن إشكال الاجتماع فيها لا سيما إذا لم يكن هناك مندوحة كما في العبادات المكروهة التي لا بدل لها فلا يبقى له مجال للاستدلال بوقوع الاجتماع فيها على جوازه أصلا كما لا يخفى. ١٦١

٣. ربط عبارت «ضرورة أن الظهور...» و عبارت «كما في العبادات...» به سابق را تبیین کنید.

«ضرورة...» دلیل لابدیت در تصرف است. توضیح دلیل: آنچه در شریعت ثابت است ظهور است و با دلیل عقلی بر امتناع باید این ظواهر را تأویل کرد. عبارت «كما...» مثال برای موارد عدم مندوحة است. اگر عبادت مکروه بلا بدل باشد، پس مکلف آتی به آن چاره‌ای جز آوردن آن ندارد.

* لا سبيل للعرف في الحكم بالجواز أو الامتناع إلا طريق العقل فلا معنى للتفصيل إلا النظر المسامحي الغير المبنتى على التدقيق و التحقيق و أنت خبير بعدم العبرة به بعد الاطلاع على خلافه بالنظر الدقيق و قد عرفت فيما تقدم أن النزاع ليس في خصوص مدلول صيغة الأمر و النهي بل في الأعم فلا مجال لأن يتوهم أن العرف هو المحكم في تعيين المداليل و لعله كان بين مدلوليهما حسب تعيينه تناف لا يجتمعان في واحد و لو بعنوانين و إن كان العقل يرى جواز اجتماع الوجوب و الحرمة في واحد بوجهين فتدبر. ١٦٧

٤. دو نظریه مذکور و دلیل هریک را بیان کنید.

١. معیار عرف است؛ چون بحث اجتماع مسأله‌ای لفظی و استظهاری است و در ظهورات، تشخیص عرف، محور و معیار است.
٢. معیار عرف نیست؛ چون عرف هم باید از طریق عقل به آن برسد و از جهت عقلی، وجوب و حرمت در یک شیء قابل اجتماع نیست. و به نظر مسامحی و غیر مبتنی بر تحقیق در این مسأله توجهی نمی‌شود؛ چون مسأله امکان و امتناع، بحثی کاملاً واقعی و عقلی است.

* العموم المستفاد من النكرة في حيز النفي إنما هو بحسب ما يراد من المتعلق فلا يكاد يدل على استيعاب جميع الأفراد إلا إذا أريد منه الطبيعة مطلقة و لا يكاد يستظهر ذلك مع عدم دلالاته عليه بالخصوص إلا بالإطلاق و قرينة الحكمة بحيث لو لم يكن هناك قرينتها بأن يكون الإطلاق في غير مقام البيان لم يكاد يستفاد استيعاب أفراد الطبيعة و ذلك لا ينافي دلالاته على استيعاب أفراد ما يراد من المتعلق إذ الفرض عدم الدلالة على أنه المقيد أو المطلق. ١٧٦
٥. أ. دو فرض دلالت بر عموم را بنویسید. ب. ربط عبارت «و ذلك لا...» به سابق را شرح دهید.

أ. ١. دلالت بر عموم، غیر مبتنی بر اطلاق در مدخول باشد. ٢. دلالت بر عموم، مبتنی بر اطلاق در مدخول باشد.
ب. جواب از اشکال مقدر است. اشکال: شما که گفتید نکره در حیز نفی دال بر عموم است، چگونه می‌فرمایید با عدم احراز اطلاق در مدخول دلالتی بر عموم نیست. جواب: نکره همچنان دلالتش بر عموم مدخول بر حال خود باقی است منتها در فرض عدم احراز اطلاق، مدخول افراد کمتری را شامل است و عموم نیز نسبت به همین افراد منعقد است.

* النهي عن الوصف اللازم مساوق للنهي عن موصوفه فيكون النهي عن الجهر في القراءة مثلا مساوقا للنهي عنها لاستحالة كون القراءة التي يجهر بها مأمورا بها مع كون الجهر بها منهيًا عنه فعلا. و هذا بخلاف ما إذا كان مفارقا فإن النهي عنه لا يسرى إلى الموصوف إلا فيما إذا اتحد معه وجودا بناء على امتناع الاجتماع و أما بناء على الجواز فلا يسرى إليه. ١٨٦
٦. سه صورت مذکور و حکم هر یک را با دلیل شرح دهید.

١. نهی از وصف لازم جزء، نهی از خود جزء است. ٢. نهی از مقارن جزء، نهی از خود جزء نیست مگر وجوداً با آن متحد باشد که بنابر امتناع نهی از شیء به حساب می‌آید. ٣. نهی از مقارن جزء، نهی از خود جزء نیست اگر چه وجوداً با آن متحد باشد البته بنابر قول به جواز اجتماع.

* أما القائل بعدم الدلالة ففي فسحة فإن له منع دلالتها على اللزوم بل على مجرد الثبوت عند الثبوت و لو من باب الاتفاق أو منع دلالتها على الترتب أو على نحو الترتب على العلة أو العلة المنحصرة بعد تسليم اللزوم أو العلية. ١٩٤

٧. دو نظريه مطرح در شرائط دلالت شرط بر مفهوم را توضیح دهید.

١. در تحقق مفهوم، دلالت شرط بر لزوم و وجود ملازمه بین شرط و جزاء کافی است؛ لذا منکر دلالت به نفی لزوم اکتفاء می کند.
٢. در تحقق مفهوم، دلالت شرط بر لزوم کافی نیست، بلکه باید دلالت بر ترتب آن هم به نحو ترتب بر علت منحصره کند تا مفهوم محقق گردد.
٣. دلالت شرط بر علیت بین تالی و شرط کافی است تا مفهوم محقق گردد.
٤. صرف ترتب بین مقدم و تالی در تحقق مفهوم کافی است.

* كيف يكون المناط في المفهوم هو سنخ الحكم لا نفس شخص الحكم في القضية و كان الشرط في الشرطية إنما وقع شرطاً بالنسبة إلى الحكم الحاصل بإنشائه دون غيره فغاية قضيتها انتفاء ذاك الحكم بانتفاء شرطه لا انتفاء سنخه. و قد تفصي عن هذا الإشكال بالترفرقة بين الوجوب الإخباري و الإنشائي بأنه كلي في الأول و خاص في الثاني حيث دفع الإشكال بأنه لا يتوجه في الأول لكون الوجوب كلياً و على الثاني بأن ارتفاع مطلق الوجوب فيه من فوائد العلية المستفادة من الجملة الشرطية حيث كان ارتفاع شخص الوجوب ليس مستندا إلى ارتفاع العلة المأخوذة فيها فإنه يرتفع و لو لم يوجد في حيال أداة الشرط كما في اللقب و الوصف. ١٩٩-٢٠١

٨. اشكال مذکور و پاسخ آن را در هر یک از دو نحو وجوب توضیح دهید.

شما مفهوم را عبارت از انتفاء سنخ و نوع حکم با انتفاء شرط می دانید و حال آنکه آنچه در جمله شرط وجود دارد شخص این حکم است که منوط به این شرط مذکور شده است. پاسخ: ١. جمله، اخبار است از واقع شریعت و آنچه در واقع وجود دارد، حکم کلی است؛ پس با این جمله، حکم محقق نشد که بگویید این حکم شخصی منوط است، کلیت را از کجا منتفی دانستید؟ ٢. جمله انشایی است و با همین جمله، حکم انشاء شد منتفی شدن سنخ ناشی از انتفاء علت است. و منتفی شدن شخص جمله منوط به انتفاء علت حکم نیست بلکه به انتفاء مقدم است و لو در آن علیتی وجود نداشته باشد، مانند لقب و وصف.

* لا يلزم من التخصيص كون العام مجازاً أما في التخصيص بالمتصل فلأنه لا تخصيص أصلاً و أن أدوات العموم قد استعملت فيه و إن كان دائرته سعة و ضيقاً تختلف باختلاف ذوى الأدوات و أما في المنفصل فلأن إرادة الخصوص واقعا لا تستلزم استعماله فيه و كون الخاص قرينة عليه بل من الممكن قطعاً استعماله معه في العموم قاعدة و كون الخاص مانعاً عن حجية ظهوره تحكيماً للنص أو الأظهر على الظاهر لا مصادماً لأصل ظهوره و معه لا مجال للمصير إلى أنه قد استعمل فيه مجازاً كي يلزم الإجمال. ٢١٨

٩. دليل مجازیت عام مخصص و اشكال آن را تبیین کنید.

عام دال بر استغراق است و استعمال لفظ عام و اراده برخی از افراد از ابرز مصادیق تجوز است؛ یعنی اطلاق کل و اراده جزء شده است. جواب: تجوزی در کار نیست، نه در مخصص متصل و نه در منفصل. اما در متصل: ادات عموم دال بر استغراق مراد از مدخول اند و تقیید فقط بر مدخول وارد می شود. اما در منفصل: مخصص منفصل موجب تصرف در ظهور عام نیست بلکه حجتی است در قبال حجیت سابق و مانع از حجیت آن عام در تمام مصادیق است نه رافع ظهور تا برگشت به تجوز کند.